فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی – دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج – سال پنجم / شماره ۱۷ / زمستان ۱۳۹۲

رویکرد باستان گرایی در آثار منوچهر آتشی

لیلا مرادی [۱] (نویسنده مسؤول)
دانشجوی دوره‌ی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد
عطامحمد رادمنش [۲]
استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد

تاریخ دریافت: ۹۲/۶/۳ **تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۲۱**

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

کهن‌گرایی یا استفاده از واژه‌ها یا ترکیبات و صورت‌های مختلف صرفی- نحوی قدیمی و کهن در شعر باعث جزالت و استواری کلام شده و از میزان آگاهی و اطلاع شاعر از این منابع خبر می دهد. منوچهر آتشی از بین هزاران کلمات آرکاییک، که کهنه شده‌اند، کلمات ملایم و مأنوس با سبک خود را به دست می آورد. او به تأسّی از نیما به رویکرد باستان‌گرایانه نظر داشته و از نیما آموخته که به جای این که خود به گذشته بر گردد و در آنجا مقیم شود، گذشته را به امروز و آینده بیاورد. استفاده از

1
2

واژگان و عناصر صرفی قدیم، نوعی درشتی و سختی به زبان می‌بخشد و آن را خاص معانی سنگین و حماسی می‌کند و راز توفیق منوچهر آتشی نیز در همین نکته نهفته است.

در این مقاله کوشیده‌ایم هنجارگریزی زمانی را در سه دفتر شعری «وصف گل سوری»، «گندم و گیلاس» و «چه تلخ است این سیب» شناسایی کنیم و به روش توصیفی- تحلیلی به بررسی آن موارد بپردازیم. به این منظور پس از توضیح مختصر پیش زمینه بحث انواع این نوع هنجارگریزی در سه مقوله اسم، فعل و حرف مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: باستان‌گرایی، منوچهر آتشی، آرکاییسم، زبان

مقدمه

باستان‌گرایی یا آرکاییسم بدین صورت است که شاعر از اصطلاحات، واژه‌ها و حتی از حروفی که مربوط به زمانی قبل از زمان خود شاعر است، استفاده می‌کند. به عبارت بهتر «در این نوع هنجارگریزی شاعر واژه‌های کهن و قدیمی راکه در زبان هنجار امروز تقریباً منسوخ شده‌اند به کار می‌برد، بدیهی است این نوع هنجارگریزی هم دارای جنبه اطلاع‌بخشی است(حمیدیان، ۱۳۷۶: ۳۶۹).» و هم در غنای زبان و زنده‌کردن واژه‌های آن مؤثر است.

نیما می‌گوید: «تنوع و گستردگی واژه‌ها در حوزه‌ی طبیعت، اساطیر و تاریخ و زندگی و جامعه و دیگر مفاهیم، چه برگرفته از میراث تاریخی و ادبی کهن و چه برگرفته از فرهنگ شفاهی و محلی، اگر نه حاکی از درگیری وسیع شاعر با ابعاد مختلف زندگی و فرهنگ باشد، که هست، حداقل حاکی از گستردگی قلمرو نگاه او به فرهنگ و زندگی است. او از طریق این تنوّع و گستردگی واژه‌ها، هم موفق می‌شود که معانی و عواطف حاصل از لحظه‌های شهود شاعرانه خویش را در جریان خلاقیت شعر، بدون برخورد با موانع جدید به روانی در بستر شعر و زبان جاری کند و هم موفق می‌شود باز هم بیشتر توازن‌های موسیقیایی شعر خود را افزایش دهد»(یوشیج، ۱۳۶۳: ۴۷). در جای دیگر نیما می‌گوید:

«باید در هزاران کلمه آرکاییک که کهنه شده‌اند، کلمات ملایم و مأنوس با سبک خود را به دست بیاورید، این است که به شما توصیه می‌کنم، از مطالعه دقیق در اشعار قدما غفلت نداشته باشید» (یوشیج، ۱۳۶۳: ۷۲).

در شعر سپید به دلیل فقدان موسیقی سنتی شعری، شاعران در تکاپوی همواره برای شناخت، تصرف و فتح آفاق و قلمروهای زبان هستند، چرا که در فقدان یا کمبود یک عنصر، عناصر دیگر را می‌توان به کار گرفت فضایی تازه و متفاوت با گذشته آفرید و با این «آشنایی زدایی» و قاعده گاهی بر تأثیر و کنش شعر افزود. یکی از شگردها و شیوه‌های شاعرانه و به زبان دیگر گریز از هنجار، کاربرد واژه‌ها یا ساخت‌هایی در شعر است که «در زمان سرودن شعر، در زبان خودکار متداول نیست و واحدهایی به شمار می‌روند که در گذشته متداول بوده و سپس مرده‌اند»(صفوی، ۱۳۸۰: ۸۱).

«باستان‌گرایی یا شیوه‌ی آرکاییک بهره‌گیری از واژه‌ها، ترکیب‌های کهن زبان و نحو زبان کهن برای چند مقصد است:

۱- برجسته و ممتازسازی زبان: واژگان کهن نوعی تمایز به زبان شعر می‌بخشد و آن را از سطح عادی فراتر می‌برد.

۲- اعجاب و شگفتی: کاربرد واژگان کهن در بافتی موافق بر تحسین و تمرکز و ترغیب مخاطب می‌افزاید و هنر و توانمندی شاعر را روشن می‌سازد.

۳- افزایش توان موسیقیایی: نه تنها طنین ویژه‌ی واژگان کهن، بر شکوه موسیقیایی شعر می‌افزاید که گاه بافت ویژه‌ی نحوی یا ترکیب واژه‌ی کهن با واژگان امروزی، ترکیبی خوش‌آهنگ می‌آفریند که گوش‌نواز و دلپذیر است.

۴- گره‌زدن دیروز و امروز: باستان‌گرایی شاعرانه پلی میان دیروز و امروز است این پیوستگی تنها در حوزه‌ی زبان- زبان در سطح ° اتفاق نمی‌افتد؛ چرا که وقتی شاعر با زبان کهن سخن بگوید نمی‌تواند از اندیشه‌ی کهن به دور باشد.

۵- هم زبانی با گذشته: جز پیوستگی فکری با گذشته که زمینه‌ی بهره‌گیری از زبان باستان گرایانه(آرکاییک) می‌شود، نوعی پیوند عاطفی نیز در این پیوستگی محسوس است.

۶- خروج از زبان متعارف و آشنا: زبان طبق معمول و عادی و رایج، زبان آشناست و زبان دیروز ناآشنا و دور از حوزه‌ی کاربرد با بهره‌گیری از زبان گذشته، شاعر، مخاطب و خواننده را به سرزمین تازه به فضایی نو می‌کشاند»(سنگری،۱۳۸۱: ۴۳).

در اینجا به بررسی انواع این نوع هنجارگریزی در شعر منوچهر آتشی در سه مقوله اسم، فعل و حرف می‌پردازیم، هر چند نیما و شاگردانش معتقدند که اساساً کلمه کهنه و نو نداریم و هر کلمه دارای چنان قدرت ذاتی است که می‌تواند در هر برهه از زمان مورد استفاده قرار

گیرد، ولی نگارنده از آنجا که معتقد است به کارگیری موارد زیر در حوزه‌ی فعلی زبان گونه‌ای گریز به زبان متداول قرون گذشته زبان فارسی است و در نگاه مخاطب امروزی این موارد به دور از هنجار و معیار زبان امروز است، لذا این موارد زیر را ذیل هنجارگریزی زمانی قرار می‌دهد:

همچنین لازم به ذکر است که در این مقاله به جای تکرار اسم‌ها از کوته نوشت «گل» به جای «وصف گل سوری»، «گندم» به جای «گندم و گیلاس» و «سیب» به جای «چه تلخ است این سیب» استفاده شده است.

اسم

احیای اسم‌های قدیمی

آبگینه
می‌رفتم از دیار تو و اما
خشخاش‌های وحشی شرم‌آگین
با گونه‌های سرخ خراشیده
و اشک‌های تلخ مخدر
شعر تو را
تا دور دست
تا هر نشیب و دامنه و دره می‌کشاند
و در تمام راه، چکاوک
بر طاق آبگینه آوازش
می‌خواند و باز می‌خواند (گل، ۱۳۷۰: ۲۲)

فردوسی در قرن چهارم گفته است:

دو خانه‌ی دگر زآبگینه ساخت زبرجد به هرجایش اندر نشاخت
(فردوسی، ق ۴)

و فخرالدین اسعدگرگانی در ویس ورامین آورده است.

چنان لشکر بدرد روز کینه که سندان گران بر آبگینه
(اسعد گرگانی، ق ۵)

منوچهر آتشی نیز از «آبگینه» برای تشخّص زبانی خویش در موارد متعدّد سود جسته است. منوچهر آتشی شاعر سبک خراسانی است و هر از چندگاهی نمی‌تواند خراسانی بودن خود را مخفی نماید و این طبیعت هر چند وقت یکبار سر از گریبان شعرش بیرون می‌آورد و اثرهای کهنسالی چون چکاد، انیران، بیرق، جنگ افزار، جوشن، دخمه، پادافره، شولا، ارمغان، مویه، خرگاه، ردا، قبا و ... در زبان شعر او پیشتر از آن که چهره باستان‌گرای او را به تماشا بگذارند، هویت خراسانی او را عرضه می کنند و اعتدال در بهره‌گیری از این واژگان کهن بعدی از هنرمندی منوچهر آتشی است که در اشعارش یافت می شود، چرا که او با شناخت دقیق و عمیق زبان دیروز و امروز و تلفیق هنرمندانه‌ی آنها شیوه‌ی باستان‌گرایانه‌ای را به کار می‌گیرد که مانع بوجودآمدن دشواری در زبان می‌شود، دشواریی که میان مخاطب و شعر فاصله و شکاف ایجاد می‌کند. در زبان شعر آنچه برای آتشی معیار است حضور کلمات محکم و بادوام است. استفاده از واژگان و عناصر صرفی قدیم، نوعی درشتی و سختی به زبان شعر او می‌بخشد و آن را خاص معانی سنگین و حماسی می‌کند که بی‌تردید راز توفیق وی در عرصه باستان‌گرایی در همین نکته نهفته است. موارد زیر نمونه‌های مورد استفاده منوچهر آتشی را در سه دفتر شعری، وصف گل سوری، گندم و گیلاس و چه تلخ است این سیب او نشان می‌دهد:

پادافره: (گل /۱۱۵) خیل (گل /۲۵)، دیگرسان (گل / ۲۸)، هودج (گل /۲۵)، نوشدارو (گل /۲۰)، کنام (گل /۱۶)، نخوت (گل /۲۹)، طُرّه (گل /۷۸)، گل (گل / ۸۴)، شلال (گل / ۸۱)، ترکه (گل / ۸۱)، سلاله (گل / ۸۴)، گزمه (گل / ۹۱)، قرق (گل /۹)، سترگ (گل /۱۰۶) ماز (گل / ۱۰۹)، عشیره (گل / ۱۱۰)، دایگان (گل /۱۱۰)، مازه (گل /۱۱۳) تاغ (گل / ۱۱۳) طنطنه (گل / ۱۱۶)، توبره (گل / ۱۲۱)، مغاره (گل /۱۲۳)، دهشت (گندم /۵۰)، دوش (گندم /۴۹)، گیو (گندم / ۱۴۲)، گریبان (گندم /۴۰)، مهیب (گندم /۳۵)، مدهوش (گندم/۳۲)، فرتوت (گندم/۷)، انگبین (گندم/۷۲)، دستار (گندم/ ۸۰)، قیلوله (گندم/۸۳)، بیغوله (گندم/ ۹۰)، واحه (گندم/۹۸)، کسوت (گندم/ ۱۱۵)، آبگیر (گندم/۱۴۴)، بابزن (گندم/۱۴۵)، پاتیل (گندم/۱۴۵)، خفتان (گندم/۱۵۰)، مزبله (گندم/۱۵۹)، زورق (گندم/ ۱۶۳)، چکاد (گندم/ ۱۶۶)، اشکوب (گندم/۱۷۳)، کنام (گندم/ ۱۶۵)، غنج (سیب/۱۷۷)، طوقه (سیب/ ۱۵۸)، سرشک (سیب/۲۰۴)، زوبین (سیب/ ۲۰۹)، ستبر (سیب/۲۰۷)، سنان (سیب/۲۰۷)، مویه (سیب/۲۱۰)، رخصت (سیب/۲۳۰)، لهیب (سیب/ ۲۲۹)، مخافت (سیب/

۲۲۸)، صیحه (سیب/ ۲۲۵)، عذار(سیب/ ۲۳۶)، حاجب (سیب/۱۴۹)، شحنه (سیب/ ۱۰۰)...

تلفّظ قدیم واژه‌ها

یکی از شگردهای لازم برای خلق زبان محکم با ساختاری باستان‌گرایانه، رویکرد به شکل و تلفّظ قدیم واژه‌هاست. با دقت در نمونه‌هایی که ذکر می‌شوند در می‌یابیم که تغییر یک حرف در این واژه‌ها تغییری در معنا و مفهوم آنها به وجود نمی‌آورد، فقط کمی صورت زبان را دیگر گونه می‌کند و آن را از سطح کلام معمولی فراتر می‌برد و به مخاطب القا می‌کند که آنچه می‌خواند یک متن آشفته‌ی روزنامه‌ای نیست، باید آن را جدی بگیرد. رسیدن به این نکته خود از هدف‌های شاعر موفق است:

نومید (گندم، ۱۹)، سپیدترین (گندم، ۱۴۲)، سکندری (سیب، ۳۶)، روسپید (سیب، ۷۵)، دامان (سیب، ۱۲۶)، سپید (سیب، ۱۹۸)، اندرونه (سیب،۱۸۰)، فسرده (سیب، ۲۳۳)، اوفتاده (سیب، ۲۰) ...

کاربرد ادات و سازه‌های کهن

نک، از حواشی شب
باز آن دهان پنهان
آهسته‌ام به نام صدا می‌زند (گل، ۱۶:۱۳۷۰)
اینک براستی
اسطوره‌ای دگرسان
جنگی شگفت و پیروز
بی جنگ‌افزار
بی قهرمان (گل، ۲۸:۱۳۷۰)
آنک!
از زیر پوستواره سبز علف
نبض خیال می‌زند
و عشق، ساقه می‌شکند از عبور
آنک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از کوره راه ساقه گندم، نگار می‌آید (گل، ۱۳۷۰: ۳۹)
... و تن نیرومندش را
- هر چند می‌ستودم °
بدان ایمان نیاوردم (گندم، ۱۳۸۱: ۶۹)
و اینک
من
سیصد و شصت و چند پرنده سبزم
پای چکاد روشن فروردین
در آینه شبنم (سیب، ۱۳۷۸: ۱۶۶)
این همه ستاره‌ی تنها؟
یکی به یکی نمی‌گوید بیا
هر یک از آسمانه‌ی خویش
چونان چشم پرنده، درخشان
از آشیانه‌ی تاریک (سیب، ۱۳۷۸: ۱۴۱)

فعل

در میان باستان‌گرایی فعل، فعل‌های پیشوندی جایگاه آرکاییسم خاصی دارند و چهره‌ی باستانی آنها درخشان‌تر و دیدنی‌تر است؛ پیشوندهایی که با فعل‌ها در آمیخته و فعل‌های پیشوندی می ساخته‌اند، هر یک مسئولیت معنایی ویژه‌ای داشته و جهت انتقال مفهوم یا مفاهیمی خاص، کارکرد می‌یافته اند به زبان دیگر پیشوند در ترکیب با فعل، نوع جدید را از یک فعل می‌ساخته که با شکل ساده‌ی فعل در معنا متمایز بوده است.

کاربرد باستان‌گرایانه پیشوندهای فعلی

پیشوند فعلی «فرو»

پیکان پر
در لاشه تازه فرو می‌خلد
و زندگی

بر شانه ستبر سیاره دوباره
روی مدار تازه‌تری می‌تابد (گل، ۱۳۷۰: ۱۰۶)
همین که به عشق می‌گراید مهر
خفتان می‌گشائیم و تیغ فرو می‌هلیم (گندم، ۱۳۸۱: ۱۵۰)
شاید بر آستانه زنی فرو افتد
بزرگ تبار (گندم، ۱۳۸۱: ۱۳۳)
اما اسب که به انتهای جهان می‌نگریست
مرا بر شعاع تیره‌ای
به دیاری ناشناخته فرو می‌لغزاند
که ناگزیری رفتن
چون معشوق دیوانه‌ای بر آستانه‌اش
در انتظارم بود (گندم، ۱۳۸۱: ۱۲۹)
یا چشمی داری
- بر زخم رگ °
که تواند زخم‌های نهانم را دید
یا، سری که تواند دریافت از کدامین ستاره بی‌نام از کدام
کهکشان سرد شده
فرو افتاده‌ام
در این علفزار به شبنم سرخ آلود (گندم، ۱۳۸۱: ۱۰۴)
با دهانی از کلمه ° به غلغله‌ی غزل
فرو می‌خوانمت
با سینه‌ای از چاه
تا فرو که بیابی
ای که چاه بانوی کبوترها
پرشوم
از آشیانه‌ها و صدا (سیب، ۱۳۷۸: ۴۴)
آنگاه در سفینه‌ی بوسه‌های گدازانت

به آفتاب خواهم رفت
و سایه‌ای فرو خواهم انداخت
تا کامل کند
تندیس بی‌قرار تنهایی‌ات را (سیب، ۱۳۷۸: ۲۷)

پیشوند فعلی «بر»

روز از بلندترین بام‌های شهر
ناقوس زر طنینش را
بر می‌دهد طنین (گل، ۱۳۷۰: ۱۰۲)
و این گلوی چاک چاک از نوای زهر
میان خرمن نسرین و رازقی
چه بخواند
که برنیاشوبد آرامش باغ را (گندم، ۱۳۸۱: ۱۲۱)

پیشوند فعلی «وا»

در این خزان رویا
- رویای نیمروزی محجوران-
هر چیز شکل کامل خود را
وا می‌دهد به توفش آهی (گل،۱۳۷۰: ۱۱۳)
سر حال مان ندارند اما رویاها
به طبع خویش می‌آیند
چرخی می‌زنند
و می گذرند
و وا می‌نهندمان
سر چهار سوهای نومیدی و سرگشتگی (گندم،۱۳۸۱: ۱۰۱)
به گذار شتابناک نهر
ماسه قلقلک می‌خورد

وا می‌رود و خود را به آب
وا می‌هلد (سیب، ۱۳۷۸: ۲۱)

پیشوند فعلی «فرا»

چون آتش
در رگ باران‌ها
به قلب خدایان فرا می‌رود
که مرگ سالمندانه را از سر بگذرانند (گل، ۱۳۷۰: ۱۴۲)
و بازوهای کار و آفرینش
چون پروانه‌های سراسیمه
به جانب کانون نور
فرا خوانده شوند (گندم، ۱۳۸۱: ۱۳۶)

پیشوند فعلی «در»

به ساعتی پیش‌تر
کدام پازن چالاک
برخیز ران ساقش در غلتیده است
کدام چشم زلال
سپیده در محاق کشیده است؟ (گل، ۱۳۷۰: ۱۴)
بکوشم و بلندتر بخوانم ترانه‌ام را
تا غلغله ارکستر عظیم هجاهامان
پژواک هول و هیاهو در افکند
کوهسار نفرت و نفرین را (گندم، ۱۳۸۱: ۱۲۳)

پیشوند فعلی «فراز»

سوارگان در به در فصل‌ها ° شکسته حصار بذر-
از شرق دور دانه فراز آمده‌اند (سیب، ۱۳۷۸: ۱۵۳)

کاربرد فعل‌های ساده و مرکب قدیمی

در زبان باستان‌گرای شعر امروز گاه فعل‌هایی کاربرد می یابند که متعلّق به دوره یا دوره های بسیار گذشته زبان فارسی‌اند، برخی از این فعل‌ها آنچنان استقلال صوری و معنایی دارند که شناسه‌ی سبکی می گیرند. هر فارسی زبان امروزه وابستگی سبکی فعل «شدن» به معنای «رفتن» را به سادگی در می‌یابد. هویت این گونه فعل‌ها به زمان و مکانی که در آن بالیده‌اند، پیوسته است. به بیان دیگر، این گونه فعل‌ها، فعل‌های مرده‌ای هستند، که با ورود به فضای زبان شعر امروز، حیات مجدد می‌گیرند.

* «شدن» در معنای «رفتن»

خسته از تاب عرق گلگون عذار
می‌شوی با خانه از گشت و گذار (گل، ۱۳۷۰: ۱۱۸)
شبی که به پای خویش
به حجله‌ی گلرنگ عشق
اندر شدم
تا به فتح فاتح کمر بگشایم (سیب، ۱۳۷۸: ۲۰۸)

یکی از اختصاصی‌ترین ویژگی سبکی سده‌های نخست شعر و نثر پارسی کاربرد فعل «شدن» در معنای «رفتن» است. روزگار حیات این فعل از ابتدای شعر فارسی دری تا قرن های هفتم و هشتم است یعنی فعل «شدن» در آثار بیهقی و سعدی و حافظ به همان معنا بکار می‌رود که در آثار حنظله‌ی بادغیسی بکار رفته است:

مهتری گر به کام شیر در، است
شو خطر کن زکام شیر مجوی (بادغیسی، ق۳)
قرص خورشید در سیاهی شد
یوسف اندر دهان ماهی شد (سعدی، ق۷)

*«گذراندن» در معنای «رها کردن»

و روح
عریان
از چاهسار مغرب بر می‌آید

تا لخته‌های دوزخ از تن بگذارد (گل، ۱۳۷۰: ۱۳۰)
زین و برگم سنگین است
بگذارم و به کاشانه متروکم بر گردم (گندم،۱۳۸۱: ۶۲)
*«گرفتن» در معنای «شروع کردن»
چهچهه»
کنار پنجره غوغائی است
و برگ‌های تاک
بی اعتنا به فصل، شکفتن می‌گیرند
و برگ‌های نخل
بی اشتهای باران
دل باز می‌کنند قطره ناخوانده را که از گلوی مرغ می‌چکد (گل،۱۳۷۰: ۶۹)
*«راه بریدن» در معنای «طی‌کردن»
هزار فرسنگ راه بریدم
به یک لمحه
صد اسب زیر رانم بخار شدند
تا به چشمه سار رسیدم (گندم،۱۳۸۱: ۲۹)
*«گریدن» در معنای «شدن»
دهان سرگردانی
در کوچه‌هایمان
می‌گردد پنهان (گندم، ۱۳۸۱: ۱۶)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

غرابت معنایی

آن دسته از افعالی را شامل می شود که در زبان امروز بسیار کم کاربرد می‌باشند، اما در شعر و در نثر گذشته نمونه‌های کاربردی آن دیده می شود. از آنجا که رگه‌های شعر خراسانی در اشعار منوچهر آتشی به وفور دیده می‌شود زبانش از بکاربردن این افعال غریب بدور نمانده است.

* هلیدن

همین که، به عشق می‌گراید مهر
خفتان می‌گشائیم و تیغ فرو می‌هلیم (گندم، ۱۳۸۱: ۱۵۰)
بهل که شادی و اندوه
با گام‌های خود برآیند از ژرفا (گندم، ۱۳۸۱: ۱۸۲)
به نیمه پایانی و رویایت اگر می‌رسیدم
خوشه‌ی یاسی می هشتم کنار دلت
و شقایقی کنار متکایت (سیب، ۱۳۷۸: ۱۱۴)
میوه‌ها
که می‌بوسند
و می‌ریزند
بی آن که در می‌یابیم
کدام پرنده‌ی هیولا خورده گوشتشان
و هشته استخواهایی
بر جا (سیب، ۱۳۷۸: ۱۱۰)
واهشته خویش را به دندان‌های آذرخشی و آواره‌ی آفاقی
و خون هدیانش را می‌شوید باران (سیب، ۱۳۷۸: ۱۲۶)
*گسیلدن
تندیسه‌ی لبخند
می‌گسلد از هم
و بامه، یکی می‌شود- در باد! (سیب، ۱۳۷۸: ۸۷)
هر شیب نهری می‌گسلاند
هر صخره چشمه‌ای (سیب، ۱۳۷۸: ۱۵۸)
*مزیدن
از تو که دوردستی، در سایه می‌نویسم
در گرگ و میش رویا
که می‌مزی شراب خوابت را
با پلک (سیب،۱۳۷۸: ۵۰)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حروف

شکل دیگر گرایش «منوچهر آتشی» به ویژگیهای سبک خراسانی در حیطه‌ی هنجارگریزی زمانی را می توان در کارکرد حروف در زبان وی جست. در یک توصیف ساده، «باستان‌گرایی در حروف عبارت است از سر پیچی شاعران از کاربرد حروف در مفهوم و ساختمان امروزین و پیروی از سنت‌های قدما در کاربرد آنها هم از جهت معنا و هم ساختار»(علیپور، ۱۳۷۸: ۱۷۲). با این توصیف اینک به بررسی تعدادی از حروف به سبک کلاسیک در پاره‌ای از اشعار منوچهر آتشی می‌پردازیم:

۳-۱- حرف «را» این حرف در زبان امروز به عنوان نشانه‌ی مفعولی بکار می رود، ولی گاهی از آن به سبک قدما به عنوان حرف اضافه استفاده می‌کند:

«را» در معنی «برای»

مردمی کوچک، مخلوع از جنسیت
به تقلای غریبی
چهار دست و پا در می‌آیند
تا ترا شادی مجروحی با دندان‌های بی‌لب
پیشکش دارند (گل،۱۳۷۰: ۵۲)
ای ماه!
- بی اعتنا به ما و شب ما- ترا
پروای نام و ننگی نیست (گل، ۱۳۷۰: ۴۷)
چوپان پیر، بدرقه روز خسته را
دم در نی غم آور خود می‌دمد: (گندم، ۱۳۸۱: ۸)

«را» در معنی «به»

ابری که در نگاهت می‌ایستد
برهوت را نوید نیزارهای تازه وتر می بخشد (گل،۱۳۷۰: ۷۱)
و خالی میان سیاره‌های نوزاده را
مرغان سرخ و کوچک نوبالی

جنجالگر هجوم می‌آرند (گل، ۱۳۷۰: ۱۰۷)
می‌خوانم و هشدار می‌دهم
تمامی جوانه‌های بر نیامده را
که بر نیایند
و ذخیره احتمال بمانند (گندم،۱۳۸۱: ۸۳)
وقتی شقایق سرخ
باران گرمسیری را
لبیک گفته است
و آب آن چنان به نوا می‌رود
که سوسن از حلاوت آن غش کرده است (سیب،۱۳۷۸: ۱۹۷)

«را» در معنی «در»

بکوشم و بلندتر بخوانم ترانه‌ام را
تا غلغله ارکستر عظیم هجاهامان
پژواک هول و هیاهو در افکند
کوهسار نفرت و نفرین را (گندم، ۱۳۸۱: ۱۲۳)

«با» در معنی «به»

با هر دو سوی جاده
اسب و سوار و هودج، افتاده
خوابیده، ساقه‌های بالنده روی خاک
با هر دو سوی جاده (گل،۱۳۷۰: ۲۴)
آئینه ستاره و اندیشه
رو با کرانه‌های شب
لنگر گرفته است
در اهتراز خیالی گستاخ (گندم، ۱۳۸۱: ۱۱۳)
با من بگو کدام پرستو

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از دره‌های مشتعل لاله
سوی چکادهای سفید شک
پر می‌کند؟ (سیب، ۱۳۷۸: ۱۹۷)

«به» در معنی «در»

بر سبزه‌ای به بستر رویا نموده‌ای
که پنبه زارانش را هشت قرن پیش
اسبان کوچک مغولی
سمکوب حرص و حادثه کردند (گل،۱۳۷۰: ۸۷)
پریشیده موی
رو در روی باد می‌رویم
به جاده‌ای
که از آستانه‌ای نمی‌گذرد (گندم، ۱۳۸۱: ۱۶۴)
آن که به تاریکی آمد
و نطفه در این آبدان تاریک انداخت
تقدیر در منازل تاریک دارد (سیب، ۱۳۷۸: ۲۰۶)

این موارد اخیر در ادبیات کلاسیک، نمونه دارد:

* «با» در معنی «به»:

با تو می‌گفتم، نه با اشیان سخن
ای سخن بخش نو و آن کهن (بلخی، ق۴)

در تاریخ بیهقی نیز می خوانیم«هیچ نبشته نیست که آن به یک بار خواندن نیرزد و پس از این عصر مردمان دیگر عصر با آن رجوع کنند» (بیهقی، ق۴).

نتیجه

زبان به صرف اینکه انتساب به خواص دارد و یا از برخی خصلتهای آن برخوردار است، معیار اعتبار نیست، آنچه اهمیت دارد، استحکام، توانمندی و بادوام بودن واژه‌هاست، که یکی از شگردهای لازم برای خلق زبان محکم همین روی‌آوری به جنبه‌ی آرکاییسم زبان می باشد.

منوچهر آتشی واژگان مهجور و قدیمی را به کار می‌گیرد که بـه معمـاری و سـاختار طبیعـی زبان گزند نرساند و در پیوندی مبارک در کنار واژه‌های معمول امـروز قـرار بگیـرد و در یـک پیکره‌ی هماهنگ تازگی ویژه‌ای بیابد. فعل‌های پیشوندی را بکار می برد که جایگاه آرکاییسم خاصی دارند. پیشوندهایی که هر یک با فعل‌ها در آمیخته و فعل‌های پیشوندی ساخته که هر یک مسئولیت معنایی ویژه‌ای داشـته و جهـت انتقـال مفهـوم یـا مفـاهیمی خـاص، کـارکرد یافته اند. کاربرد حروف اضافه به جای یکدیگر، پیروی از سنّت قدما است که باعث تشـخّص و آشنایی‌زدایی در زبانش شده است. بـه دلیـل شـکل خاصـی کـه بیـان آتشـی دارد اسـتخدام بافت های آرکاییست تـوان زبـان او را تنـزل نمـی‌دهـد و در عـین حـال ایـده روی‌آوری بـه آرکاییسم مزاحم صمیمیت زبان او نمی‌شود.

یکی دیگر از شگردهای او برای خلق زبان محکم با ساختاری باستان‌گرایانـه، رویکـرد بـه شکل و تلفظ قدیم واژه‌هاست. تغییر یک حرف در این واژه‌هـا مـثلاً تغییـر «ب» بـه «پ» در کلمه‌ی پادافره تغییری در معنا و مفهوم آنها به وجود نمی آورد، فقط انـدکی صـورت زبـان را دیگرگونه می کند. آن را از سطح معمولی فراتر می‌برد و به مخاطب القا مـی‌کنـد، کـه آنچـه می خواند یک متن آشفته‌ی روزنامه‌ای نیست، باید آن را جدی بگیـرد، کـه ایـن امـر هـم در شعر امروزی نوعی آشنایی‌زدایی و فخامت زبان را سبب می شود. شعر منـوچهر آتشـی زبـان زندگی مردم جنوب است که با عناصر زنده و پویای آن محیط آتشی کرده است. هویتی ملّـی دارد و در زمین آنچه در آن می‌بالد ریشـه دارد. منـوچهر آتشـی معتقـد اسـت سـنت بـدون نوگرایی، می‌میرد و فراموش می‌شود همچنان که نوگرایی واقعـی همیشـه در کنـار و ادامـه‌ی سنّت امکان پذیر است. آتشی شاعری بود که با وجود آشنایی با فضـاها و سـاحت هـای تـازه شعرش، به اصالت‌های بومی و شرقی خـود و شـعرش پشـت نکـرد و حـس جنـوبی و ایرانـی شعرهایش هنوز زنده و تپنده است. یکی از تابناکان متفاوت شعر نیمایی بـود و یکـی از چنـد یادگار گرانقدر نیما که رنگ و بویی متفاوت و مخصوص خود داشت. دانش شعری، نگاه نکتـه یاب، نظرات متفاوت و نوین و نقدهای راهگشایش، نعمتی بود که به ویژه در چند سـال اخیـر نصیب خیل بسیاری از شاعران امروز شد.

منابع

۱- اسعدگرگانی، فخرالدین، ویس و رامین، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشـن بـا دو

گفتار از صادق هدایت و مینورسکی، (۱۳۸۱)، تهران، صدای معاصر.
۲- آتشی، منوچهر، وصف گل سوری، (۱۳۷۰)، تهران، مروارید.
۳- آتشی، منوچهر، چه تلخ است این سیب، (۱۳۷۸)، تهران، آگه.
۴- آتشی، منوچهر، گندم و گیلاس، (۱۳۸۱)، تهران، نگاه.
۵- دبیر سیاقی، سید محمد، پیشاهنگان شعر پارسی، (۱۳۵۶)، تهران، امیرکبیر.
۶- بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، (۱۳۷۸-۱۳۸۱)، تهران، اطلاعات.
۷- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، تصنیف خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر، به کوشش خلیل خطیب رهبر. (۱۳۷۸)، تهران، زریاب: مهتاب.
۸- حمیدیان، سعید، داستان دگردیسی در شعر نیما، (۱۳۷۶) ،تهران، نیلوفر.
۹- سنگری، محمدرضا، هنجار گریزی و فراهنجاری در شعر، مجله آموزش زبان و ادب فارسی، (۱۳۸۱)، تهران، رشد.
۱۰- رهبر، خطیب، گلستان سعدی، (۱۳۴۴)، تهران، صفی علیشاه.
۱۱- صفوی، کورش، از زبان شناسی به ادبیات، ج: دوم(شعر)، (۱۳۸۰)، تهران، سوره مهر.
۱۲- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی: متن انتقادی از روی چاپ مسکو...- به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، (۱۳۷۳)، تهران، قطره.
۱۳- یوشیج، نیما، حرفهای همسایه، (۱۳۶۳)، تهران، دنیا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی